



راه‌های ابریشم

تاریخ جهان از دیدگاهی نو



پیتر فرانکوپین
ترجمه‌ی حسن افشار

فهرست

۱	پیش‌گفتار	
۱۱	ایجاد راه ابریشم	فصل ۱
۳۳	راه دین	فصل ۲
۴۸	راه شرق مسیحی	فصل ۳
۶۳	راه انقلاب	فصل ۴
۷۷	راه همزیستی	فصل ۵
۹۶	راه پوست	فصل ۶
۱۰۸	راه برده	فصل ۷
۱۲۴	راه بهشت	فصل ۸
۱۴۳	راه دوزخ	فصل ۹
۱۵۸	راه مرگ و ویرانی	فصل ۱۰
۱۸۱	راه طلا	فصل ۱۱
۱۹۶	راه نقره	فصل ۱۲
۲۱۵	راه شمال اروپا	فصل ۱۳
۲۳۳	راه امپراتوری	فصل ۱۴
۲۴۶	راه بحران	فصل ۱۵
۲۵۷	راه جنگ	فصل ۱۶
۲۸۱	راه طلای سیاه	فصل ۱۷
۲۹۹	راه آشتی	فصل ۱۸
۳۱۲	راه گندم	فصل ۱۹

دوازده

۳۲۹	راه نسل کشی	فصل ۲۰
۳۴۷	راه جنگ سرد	فصل ۲۱
۳۶۴	راه ابریشم آمریکا	فصل ۲۲
۳۷۹	راه همچشمی ابرقدرت‌ها	فصل ۲۳
۳۹۶	راه فاجعه	فصل ۲۴
۴۲۱	راه تراژدی	فصل ۲۵
۴۳۹	پس‌گفتار	
۴۵۱	پی‌نوشت‌ها	
۵۵۷	نمایه	

فصل ۱

ایجاد راه ابریشم

در آغاز زمان، قلب آسیا جایی بود که امپراتوری‌ها ساخته می‌شدند. فروبوم آبرفتی میان‌رودان (این نهرین)، که دجله و فرات سیرایش می‌کردند، بستر را برای پیدایش تمدن فراهم می‌آورد. این جایی بود که نخستین شهرها و شهرک‌ها شکل گرفتند. کشاورزی سامانمند در میان‌رودان و «هلال حاصل‌خیز» پیدا شد. این هلال نواری بود از خلیج فارس تا کرانه‌ی مدیترانه که زمین پردهش آب فراوان داشت. برخی از نخستین قوانین مستند را همین جا حمورابی، شاه بابل، قریب ۴۰۰۰ سال پیش وضع کرد. در آنها او وظایف رعایای خود را برشمرد و مجازات‌های سنگین برای وظیفه‌نشناسان تعیین کرد.^۱

گرچه بسیاری از پادشاهی‌ها و امپراتوری‌ها از این گهواره برخاستند، بزرگ‌ترین آنها شاهنشاهی ایران بود. ایرانیان در سده‌ی ششم پ م (پیش از میلاد) در جایی در جنوب ایران کنونی به سرعت گسترش یافتند؛ بر همسایگان‌شان چیره شدند و تا کرانه‌ی دریای اژه پیش رفتند؛ مصر را گرفتند و در شرق تورات کوه‌های هیمالیا رفتند. علت پیروزی آنها به نوشته‌ی هرودوت، تاریخ‌نگار یونانی، فکر باز آنها بود. پارس‌ها رسوم بیگانه را راحت می‌پذیرند. اگر می‌دیدند جامه‌ی دشمن شکست‌خورده‌ای بهتر از جامه‌ی خودشان است لباس خود را رها می‌کردند و لباس او را می‌پوشیدند. بدین سان آنها یک پارس از لباس او و بار دیگر از مصریان به وام گرفتند.^۲

پیشرفت‌های اندیشه‌ها و شیوه‌های نو عامل مهمی بود که به ایرانیان کمک کرد نظام اداری کارآمدی یا شرکت قوام مختلف بسازند. کارمندان تحصیل‌کرده‌ای مسئول اداره‌ی امور روزمره‌ی کشور بودند. همه‌ی جزئیات را از پرداخت دستمزد خدمتکاران خاندان سلطنت تا کیفیت و کمیت اجناس بازرگانی تحت مسئولیت تعمیر و نگهداری شبکه‌ی راه‌های کشور را هم، که مایه‌ی رشک حاکمان بودند، بر عهده داشتند.^۳

شکله‌ی راه‌هایی که سواحل آسیای صغیر را به بابل و شوش و تخت جمشید وصل می‌کرد

امکان داشت فاجعه به بار آورند، چنان که کورش بزرگ، معمار شاهنشاهی ایران در قرن ششم پ م، در گوشش برای رام کردن سکاها به دست آنان کشته شد. نوشته‌اند سرش را در پوستی پر از خون افکندند. تا عطش قدرتش این گونه برطرف شود.^۹

اما این ناکامی نادر نتوانست گسترش مرزهای ایران را متوقف کند. فرماندهان یونانی با آمیزه‌ای از لرس و احترام به شرق می‌نگریستند و در پی آموزش فنون نظامی از ایرانیان و اقتباس از فناوری آنها بودند. نویسندگانی مانند آیسخولوس پیروزی بر ایرانیان را نشانه‌ی مهارت نظامی و لطف خداها می‌دانستند و ایستادگی قهرمانانه در برابر یورش‌های آنان به یونان را در ادبیات و نمایش‌نامه‌های حماسی گرامی می‌داشتند.^{۱۰}

دیونوسوس در سطرهای آغازین باکامی می‌نویسد «من از شرق ثروت‌های افسانه‌ای به یونان آوردم»، جایی که دشت‌های ایران غرق آفتاب است، شهرهای باختر/باکتريا در پناه دیوارند، و برج‌های خوش‌ساخت بر نواحی ساحلی اشراف دارند. آسیا و شرق سرزمین‌هایی بودند که دیونوسوس آن جا به رقص با اسرار الهی پرداخت،* دیری پیش از آن که جولانگاهش را به یونان منتقل کند.^{۱۱}

مشاق‌ترین خواننده‌ی این آثار اسکندر مقدونی بود. سال ۳۳۶ پ م که پدرش فیلیپ، شاه هوشمند، را کشتند، روشن بود که سردار جوان در پی افتخار به کدام سو می‌رود. او یک لحظه به اروپا نگاه نکرد. اروپا چیزی نداشت که عرضه کند: نه شهری، نه فرهنگی، نه اعتباری، نه پاداشی. برای اسکندر، مانند همه‌ی یونانیان باستان، فرهنگ و اندیشه و فرصت‌ها — و همچنین تهدیدها — از سمت شرق بود. اگر نگاه او متوجه بزرگ‌ترین قدرت عهد عتیق، ایران، نمی‌شد تعجب داشت.

اسکندر پس از آن که در ۳۳۱ پ م حاکمان ایرانی مصر را با حمله‌ای برق‌آسا به زیر کشید، برای حمله‌ای همه‌جانبه به قلب ایران راهی این سرزمین شد. جنگ سرنوشت‌ساز در همان سال در ولایت خشک گوگمل در نزدیکی اربیل امروزی در کردستان عراق روی داد و او شکست سختی به سپاه بسیار برتر داریوش سوم وارد کرد — شاید چون شب را خوب خوابیده و کاملاً سرحال بود! پلوتارک می‌نویسد اسکندر همیشه پیش از درگیر شدن با دشمن استراحت می‌کرد و آن شب همان خواب سنگینی داشت که سردارانش نگران شدند و تکانش دادند تا بیدار شد. جامه‌ی مورد علاقه‌اش را پوشید و کلاهخود زیبایی به سر گذاشت که «مثل ناب‌ترین نقره می‌درخشید»؛ شمشیر مورد اعتمادش را به دست راست گرفت و سپاهش را به سوی پیروزی خردکننده‌ای برد که فروراه‌های شاهنشاهی ایران را به رویش گشود.^{۱۲}

اسکندر نزد ارسطو درس خوانده و با امید فراوان به آینده‌اش تربیت شده بود. و امیدواران

اجازه می‌داد مسافتی بیش از ۲۵۰۰ کیلومتر در یک هفته پیموده شود. هرودوت ضمن اشاره به این دستاورد می‌گوید نه برف و باران و نه گرما یا تاریکی نمی‌توانست از سرعت پیک‌ها بکاهد.^۴ سرمایه‌گذاری در کشاورزی و ابداع روش‌های جدید آبیاری برای افزایش محصول، با تغذیه‌ی جمعیت‌های بزرگ‌تری از زمین‌های اطراف، موجب گسترش شهرها می‌شد — نه تنها در اراضی پربازده دو سمت دجله و فرات بلکه همچنین در دره‌های دو رود پهناور جیحون و سیحون (آمودریا و سیردریای کنونی) و دلتای نیل پس از آن که در سال ۵۲۵ پ م به دست سپاه ایران افتاد. شاهنشاهی ایران قلمرو وفوری بود که از دریای مدیترانه تا قلب آسیا گسترش داشت.

ایران مظهر ثبات و انصاف بود، چنان که کتیبه‌ای در سینه‌ی صخره‌ای در بیستون گواهی می‌دهد. این کتیبه به سه زبان پارسی، ایلامی، و اکدی گزارش می‌کند که داریوش بزرگ، یکی از نامی‌ترین شاهان ایران، شورش‌ها و خیزش‌ها را سرکوب کرد، یورش‌های بیگانگان را پس زد، و به مستمند و قدرتمند ستم نکرد. کتیبه فرمان می‌دهد که کشور را ایمن نگاه دارید و به مردم نیکی کنید، زیرا شالوده‌ی پادشاهی دادگری است.^۵ مدارا با اقلیت‌ها به حدی افسانه‌ای وجود داشت، چنان که از یک شاه ایران [= کورش] به سبب سیاست‌هایش، از جمله آزادسازی یهودیان از تبعید در بابل، به عنوان «مسیح» و کسی که «یهوه خدای آسمان‌ها» او را برانگیخته است یاد می‌شود.^۶

کسب و کار در ایران باستان رونق داشت و ممر درآمدی بود که هزینه‌ی لشکرکشی‌های شاهان را تأمین می‌کرد. لشکرکشی‌ها به نوبه‌ی خود منابع بیشتری برای شاهنشاهی فراهم می‌آورد و نیز امکان ارضای هوس‌های پرخرج شاهان را ایجاد می‌کرد. بناهای مجللی در شهرهای بزرگ بابل و تخت جمشید و پاسارگاد و شوش ساخته می‌شد. داریوش کاخ باشکوهی ساخت که آنوس مرغوب و نقره‌اش را از مصر، چوب سدرش را از لبنان، طلای نابش را از باختر، لاجورد و شنگرفش را از سغد، فیروزه‌اش را از خوارزم، و عاجش را از هندوستان آوردند.^۷ ایرانیان در لذت‌جویی شهره‌ی آفاق بودند و، به گفته‌ی هرودوت، کافی بود بشنوند تحفه‌ی جدیدی پیدا شده، تا بکوشند از آن بهره‌مند شوند.^۸

پشتوانه‌ی رونق اقتصادی یک ارتش تهاجمی بود که کمک می‌کرد مرزها گسترش یابند، اما برای دفاع از مرزها نیز لازم بود. ایران مشکلات مستمری در شمال داشت، از جانب عشایری که با دامداری گذران زندگی می‌کردند، در کمربند نیمه‌حاصل‌خیز علفزاری موسوم به استپ که آسیای میانه را از دریای سیاه تا مغولستان در بر می‌گرفت. این چادرنشینان به سنگ‌دلی شهرت داشتند؛ گفته می‌شد خون دشمنانشان را می‌نوشند و از پوست سرشان لباس می‌دوزند و حتی گاهی گوشت پدران خود را می‌خورند. اما همکاری پیچیده‌ای با آنان وجود داشت، زیرا اگرچه روحیه‌ی آشوب‌طلب و پیش‌بینی‌ناپذیری داشتند، شرکای مهمی در عرضه‌ی دام و به ویژه اسب بودند. گاهی

* این بود که در آن اغلب با مصرف روانگردان به حال خلسه می‌رفتند و پایکوبی می‌کردند. م

* مسافت‌ها همه جا در متن به مایل است. م